



تفسیر آیہ

﴿وترى ارجبال تحججا جامدة...﴾

مؤلف

میرزا ابوالقاسم ذہبی حسینی

شریف شیرازی (مشہور بہ میرزا بابا)

* [تفسیر آیہ بہ روش حکما]

* [تفسیر و تحقیق آیہ بہ روش عرفا]

* [تفسیر و بطن سیم آیہ شریفہ]

* [تبصرہ عرفانیہ فیہا تکلّمہ فرقانیہ]

محققین:

علی حبیب اللہی

عبدالکریم کیوانزاد



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه تحقیق

مؤلف

میرزا ابوالقاسم ذهبی حسینی شریفی شیرازی مشهور به میرزا بابا، فرزند میرزا عبدالنّبی می باشد و چون در شعر، تخلص به راز می نموده است در ریاض العارفین به نام راز شیرازی شرح حالش را آورده است.^۱ میرزا ابوالقاسم از جانب پدر نسبتش به شریف می رسد، لذا لقب او را شریفی گفته اند.

میرزا ابوالقاسم نوه دختری آقا محمد هاشم و از نوادگان سید قطب الدین نیریزی شیرازی است.

او در کتاب قوائم الأنوار^۲ که برای میرزا محمد حسین دبیر الممالک فراهانی در سال ۱۲۸۲ نوشته است درباره سیر و سلوک خود و برخی تصنیفاتش توضیح می دهد.^۳ دکتر اسد الله خاوری می نویسد: «بدون تردید این مؤلف پر تألیف ترین اقطاب ذهبیه می باشد.»^۴

و همو بعد از شرح حال، تألیفات، ابتکارات و سبک شعر و آثار منظوم و مثنوی او نام برخی از تألیفاتش را این گونه ذکر می کند:

۱. تفسیر آیات الولاية (دو جلد)؛

۲. براهین الإمامه؛

۳. قوائم الأنوار؛

۴. نور علی نور؛

۵. مرصاد العباد که آخرین رساله راز شیرازی و در سال ۱۲۸۵ تألیف شده است....

آنگاه در مبحث چهارم می نویسد:

از پنجاه و یک تألیف که به مرحوم راز نسبت داده اند، نگارنده توفیق یافت که تعداد ۴۸ اثر و تألیف را به دست بیاورد. از این آثار تعداد ۲۵ کتاب و رساله به چاپ رسیده است... و اینک به معرفی دوازده اثر منشور فارسی که به چاپ نرسیده است می پردازیم.^۵

و در ضمن ۱۲ بحث به معرفی ۱۲ اثر می پردازد و در بحث ۱۱ می نویسد:

بحث ۱۱ رساله شرح آیتی از قرآن:

این رساله به حسب فرموده و خواهش سرکار نواب کامیاب قمر رکاب، اقدس ارفع امجد والا فرمانفرمای مملکت فارس فریدون میرزا دامت شوکته است. علت تألیف که از عبارت فوق معلوم است.^۶

تاریخ تألیف این رساله بی گمان در زمان حکومت برادر کوچک محمد شاه غازی (فریدون میرزا) بین سنوات شعبان ۱۲۵۲ تا ذی حجه ۱۲۵۶، بوده است.

موضوع این رساله شرح و تحقیق، تأویل و تفسیر آیه ﴿و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السحاب...﴾ (النمل (۲۷): ۸۸) می باشد.

طرح این رساله با روش تحقیقی خاص مؤلف، بر سادگی نهاده شده و پس از بسمله با خطبه کوتاهی متن را بدینسان شروع نموده است: «... الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه والظاهر لقلوبهم بحجته و الصلاة والسلام... اما بعد بدان ای صدیق صدیق و سرمست باده تحقیق سقاک الله... و اوتیت جوامع الکلم و نحن کلمات التامات...» از این جا شروع به تحقیق متن گردیده و در پایان آن قصیده عربی از سید قطب الدین محمد قدس سره نقل کرده و رساله را با این عبارت خاتمه داده است: «... و هذا آخر ما أردنا إيرادہ فی تفسیر الآیة المبارکة خذها و صنہا من غیر أهل الله و کن من الشاکرین و صلّی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین الطاهرین»

نسخه این رساله در هفت صفحه ۲۷ سطری (۱۸۹ خط و حدود سیصد و چند بیت) نوشته شده و آخرین رساله مجموعه بیست و یک رساله ای آقای رعنا حسینی را تشکیل داده است....

گرچه این قسمت نقل قول طولانی شد، لکن آوردن آن لازم بود تا روشن گردد نسخه



حاضر همان رساله میرزا ابوالقاسم ذهبی است .

تحقیق ما بر اساس نسخه شماره ۳۲۷۲ کتابهای خطی کتابخانه مسجد اعظم قم می باشد .^۷ که در خود نسخه و در فهرستهای موجود ، اسمی از نویسنده نیست . در «تفسیر نامه» بکایی درباره این آیه شریفه ۴ رساله را نام می برد که نسخه کتابخانه مسجد اعظم قم اصلاً در میان آنها نیست .^۸

البته در تفسیر نامه و در فهرست نسخه های خطی کتابخانه غرب ، مدرسه آخوند همدان ص ۱۴۵۱ نسخه ای را به شماره ۷۹۹ جزو کتابهای خطی مدرسه آخوند نام می برد که درباره همین آیه و نویسنده آن : ابوالقاسم بن محمد بن حسینی شریفی ذهبی است و می بایست برای مقابله و تحقیق بیشتر آنهم دیده می شد ، لذا چند مرتبه اقدام کردیم و نامه نوشته شد ، ولی پاسخ نیامد و گفته شد که به علت تجدید بنای ساختمان کتابخانه و نقل و انتقال ، امکان سرویس دهی و دست رسی به کتابها نیست ، امید است با پیدا کردن نسخه های دیگر در چاپهای بعد این نقیصه جبران شود .

البته با مشخصاتی که در کتاب دکتر اسدالله خاوری برای رساله میرزا ابوالقاسم ذهبی آمده بود انسان مطمئن می شود که این همان رساله است .

همچنین در متن رساله نکته ای به چشم می خورد که نظریه بالا را تأیید می کند و آن نکته چنین است : در رساله وقتی می خواهد اشعار قصیده عشقیه سید قطب الدین شیرازی نیریزی را بیاورد می گوید :

قال قطب العارفين و سيد الواصلين الذي هو جدتي ، و في علوم الحقيقة سندی ،
قطب الملة و الطريقة و الدين ، سيد قطب الدين محمد...

از این تعبیر روشن می شود که :

- ۱ . نویسنده خود از فرقه صوفیه ذهبیه و از پیروان قطب الدین نیریزی است .
- ۲ . نویسنده از نوادگان سید قطب الدین می باشد .

خلاصه با مراجعه به شرح حال میرزا ابوالقاسم شیرازی و مطالبی که گفته شد یقیناً رساله حاضر از میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی است . والله العالم .

والسلام

علی حبیب الهی - عبدالکریم کیوانزاد





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المتجلى خلقه بخلقه والظاهر لقلوبهم بحجته، والصلاة والسلام على مدينة علمه وعيية حكيمته محمد المصطفى وآله أولى الولاية والاصطفاء، الذين هم خزان وحيه ومعادن رحمته وكرامته عليه وعليهم الصلاة والسلام إلى يوم القيام.

[قال الله تبارك وتعالى: ﴿وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب صنع

اللّه الذي إتقن كل شيء إنه خبير بما تفعلون﴾ (النمل (٢٧): ٨٨).]

[مقدمه مؤلف]

اما بعد بدان ای صدیق صدیق و سرمست باده تحقیق - سقاك الله من مدام الرحيق - که چهره زیبای عرایس ابکار معانی تنزیل فرقانی و طلعت دلربای شواهد حقایق قرآنی در تنق عزت محجوب و در حجب تواری مستور است . و نیست مخزن این حقایق مگر صدور و قلوب اهل عصمت که خزانه علوم رب العالمین هستند كما قال عز من قائل ﴿بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم﴾ (العنكبوت (٢٩): ٢٩) و این بزرگان که صدور و قلوبشان مشكاة مصابيح علوم لدنی قرآنی است و «أوتيت جوامع الكلم»^{١٠} و «نحن الكلمات التامات»^{١١} از ایشان وارد است در هر قرن و عصر ضیاء بخش بصایر عقول و قلوب مستبصرین و اولوا الالباب به قدر قابنیت و استعداد می شوند که «نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون»^{١٢}.

پس کشف قناع از عرایس معانی فرقانی و رفع حجاب از شواهد حقایق قرآنی به راهنمایی تایید و توفیق و قوه انامل تدقیق و تحقیق به ولایت تامه و متابعت کامله ائمه

دین مبین که راسخین در علم و ابواب حصن حصین مدینه علوم الهی اند که «أنا مدینه العلم و علیّ بابها»^{۱۲} است به جز به جهت شیعیان خالص الولای امیرالمؤمنین و رئیس الموحّدين صعب المنال و محال است و هر کس که از علوم اربعه صرف و نحو و منطق و معانی با خبر و از طرز و سیاق سخن رانی در لغت تازی مستحضر باشد نتواند از عهده گفتن حقایق کلام الهی بر آید، زیرا که فصحای طلیق اللسان فصیح البیان عرب در بیان آیه از آن عاجز آمده چه رسد به فهم حقایق آن و درباره ایشان و متغیرین در صرف عبارات و بی خبرین از حقایق و اشارات ﴿انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصمّ الدعاء﴾ (النمل ۲۷: ۸۰) وارد آمد فعلی هذا طبقات خلایق به حسب تفاوت مراتب عقول و مدارک از صورت و معانی و بطون حقایق کلام الله به قدر خویش بهره ور می باشند.

و لهذا از حضرت کلام الله ناطق امیرالمؤمنین وارد است:

کلام الله علی اربعة: العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق، فالعبارة للعوام، و الإشارة للخواص، و اللطائف للأولیاء، و الحقائق للأنبياء^{۱۳}

و «کلام الله علی سبعة أبطن». ^{۱۴} «و کلام الله علی سبعین بطناً»^{۱۵} وارد است و متعلمین این امت که شیعیان خالص الولا و مسمی به اولیا و عرفا می باشند بقوت ولایت و توحید و قدم تحقیق و تجرید به قدری که در طریق سلوک إلى الله به سبب تحمل ریاضات شاقه بدنیّه و مجاهدات نفسانیّه بر معارج عقول زاکیه و مدارج قلوب صاقیه خود عروج نموده همان مقدار به بطون و حقایق کلام الله که حقیقت ولایت کلیه الهیّه است بر خورد نموده، لذا اهل صورت و صاحبان علوم رسمی منکر تحقیقات و معارف ایشان می شوند و بر آنها حرجی نه؛ زیرا که ایشان اهل لسان و آن بزرگواران اهل عیانند و بینهما بون بعید. چنان که شیخ کامل غزنوی حکیم سنایی - علیه الرحمه - قدر این طایفه را خواسته می فرماید:

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دار الملك ایمان را مجرد بیند از غوغا

عجب نبود گر از قرآن نصیب نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا^{۱۶}

و خواجه لسان الغیب - علیه الرحمه - می فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^{۱۷}

[تفسیر آیه ﴿و تری الجبال...﴾]

پس از تمهید این مقدمات، تفسیر و تحقیق آیه شریفه ﴿و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمرّ مرّ السحاب﴾ (النمل ۲۷: ۸۸) مختلف است مبنی بر بطون عدیده، و ترجمه ظاهر عبارت آن است که «و می بینی کوهها را گمان می کنی آنها را منجمد شده و حال همه می گذرد آن کوهها مثل که شین ابرها»^{۱۹}

[تفسیر آیه به روش حکماء]

و تحقیق آن به مذاق حکماء محققین آن است که مراد از جبال همین حال جسمانی است که اوتاد ارضند که: ﴿و الجبال اوتادا﴾ (النبأ ۷۸: ۷) و با وجود انجماد ظاهری آنها که محسوس است علی الدوام در حرکت و سیلان و انصرام می باشند و این فهمش موقوف است به تحقیق مسأله حرکت جوهریه که رمز این علم الهی است؛ زیرا که در علوم الهیه مبرهن است و چنانکه در مقولات تسعه اعراض که کم و کیف و متی و این و وضع و اضافه و فعل و انفعال و ملک است به اتفاق حکماء حرکت واقع است، همچنین در مقوله جوهر هم محققین از حکماء، چون «صدر المتألهین صدر الدین شیرازی» به حرکت قائلند، و معنی حرکت خروج قوه به فعلیت است؛ اما حرکت در اعراض، چون نمو شجر که یوماً فیوماً حرکت کمی مقداری می کند و یک زراع دو زراع می شود این حرکت را حرکت در کم و مقادیر گویند؛ و حرکت سواد و بیاض و سایر الوان را، که انواع کیف می باشند، از مرتبه ضعیف به مرتبه شدید، حرکت در کیف نامند و علی هذا القیاس، سایر مقولات عرضیه حرکت در آنها واقع است. اما حرکت در مقوله جوهر و جواهر جسمانیه مثلاً، چون اجسام معدنیّه (که جمله جواهر محسوسه از وی به نفس خویش قائمند و مثل سایر اعراض محلّ و موضوع ندارند.) علی الدوام در حرکت وجودیه و سیلان و انصرام می باشند؛ زیرا که عالم اجسام مادیّه سماویاً کان او عنصریاً عالمی است صاحب ماده و مدت و قبول فیض از مبدأ فیاض نمی کند مگر به تدریج و آنأ فأنأ به حسب استعدادات متعاقبه قبول فیض علی سبیل التدریج از مبدأ فیاض می نماید.

پس موجودات جسمانیّه تدریجی الوجود و متجدّد الهویه می باشند، و این نیست مگر به سبب قصور استعداد آنها از قبول فیض دفعه واحده چنان که شواهد قرآنیّه مؤید این معنی است.

قال الله تعالى ﴿بل هم فی لبس من خلق جدید﴾ (ق ۵۰: ۱۵) و قوله تعالى ﴿علی ان





نبدل أمثالكم و نشاكم فيما لا تعلمون ﴿الواقعه (۵۶): ۶۱﴾ پس حرکت وجودیه در جواهر جسمانیّه واقع است به برهان عقلی - که در محلّ خود به تفصیل مقرر است - و به همین برهان عقلی و تأییدات شواهد قرآنیّه مسطوره حدوث عالم جسمانی به تمامه در نزد محققین حکماء اسلامیین ثابت و مبرهن است؛ و لیکن به سبب سرعت حرکت در وجود اجسام و ترادف و توالی و تواتر فیض وجود از مبدأ فیاض بر آنها کیفیت حرکت محسوس بصر انسانی نیست؛ چون نقطه جواله که از سرعت حرکت دایره از آن مرتسم می شود و حرکت نقطه محسوس نیست، و چون آبهای قوی بسیار سریع الحریکه که به حسب صورت راکد و مات می نماید و حال آنکه جریان دارد، و چون شعله چراغ که از بدایت تا نهایت به یک صورت می نماید و تغییر و تبدیل ظاهراً محسوس نیست و حال آن که علی التوالی روغن مبدل بشعله نار و شعله مبدل به هوا است و به سبب سرعت در تجدّد امثال شعله، حرکت در آن محسوس نیست و بر یک صورت واحده از بدایت تا نهایت می شود.

پس بنا بر این جبال که اجسام جوهریه ماده متجدده الهویه می باشند به سبب سرعت حرکت در وجود جوهر آنها و تواتر و ترادف فیض وجود بلا تراخی و انقطاع از مبدأ فیض وجود بر آنها کیفیت حرکت و سیلان وجود آنها محسوس نیست و ظاهراً منجمد و ساکن و ثابت می نمایند و حال آنکه علی الدوام در حرکتند مثل حرکت و بروز سحاب.

پس بنا بر این تحقیق، منظور از آیه مبارکه بیان قدرت قلم صانع قادر حکیم مطلق است بر صنایع جواهر جسمانیّه و تعریف بدایع صنایع خویش که از درک کیفیت صنایع موجود جسمانیّه او - جلّ و علا - مدارک حسیه انسانیّه عاجز است چه رسد به صنایع ابداعیه مجردة روحانیّه او، مگر به قوه عقلیه لطایف صنایع محسوس او را تواند دریافت؟ و این کمال اتقان است در صنع الهی، چنان که عقیب همان آیه شریفه می فرماید: ﴿صنع الله الذي أتقن كل شيء﴾ (النمل (۲۷): ۸۸)

و «اتقان صنع» دلیل است بر علم صانع حقیقی جلّت قدرته - که قال نصیر الملة و الدین الطوسی فی الهیئات متن التجرید: «و اتقان الصنع دلیل علی علمه»^{۲۰}
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم

کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت^{۲۱}

و قال العارف الرومی - علیه الرحمة -:

از تو ای بی نقش با چندین صور هم مشبه هم موحد خیره سر^{۲۲}

[تفسیر و تحقیق آیه به روش عرفاء]

و تحقیق آیه شریفه به مشرب عرفاء الهیّین موقوف است به مقدّمه لطیفه کشفیه که آن مقدّمه را نتوان یافت به سبب لطافت و غموض مگر به فراست عقول مستتیره به نور ولایت و توحید که: «اتّقوا فراسة المؤمن فإنّه ينظر بنور الله»^{۲۳} و به بصیرت قلبیه إلهیه که به دنبال یسمع و یبصر است، و آن مقدّمه این است که مادام که شخص سالک الی الله و سایر فی سبیل الله به دیده کشف و به عین التفتیش تامّه فنای وجودات وهمیه (خود و ما سوی الله) را مشاهده ننماید و حقایق وجودات موهومه امکانیه را مضمحل و متلاشی در سطوات انوار قاهره جلال الهیه نبیند (که این مقام را محو موهوم و فناء فی الله نامند) قدم در ساحل بحر حقیقت الهیه نتواند نهاد، و بر خورداری و هشیاری به تجلیات جمالیّه ذاتیه (که آن را صحو معلوم و بقاء بالله نامند) حاصل نتواند نمود، چنانکه رئیس الموحّدین امیر المؤمنین علیه السلام در جواب کمیل بن زیاد در سؤال حقیقت می فرماید: «الحقیقة محو الموهوم و صحو المعلوم»^{۲۴} پس مادام که کثرات وجودیه امکانیه از نظر شهود مالک مرتفع نشود رایحه ای از حقیقت الهیه که مسمی به عین کافوری است به مشام جاننش نخواهد رسید و ادراک لقاء الله موعود که موقوف بر رفع شرّاز حقیقت وجود است نتوان نمود. **كما قال عزّ من قائل ﴿فمن كان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربّه أحدا﴾** (الکہف: ۱۸: ۱۰۰)

و قال حسین بن منصور الحلاج:

| | |
|-------------------------------|---|
| أنت أم أنا هذا العین فی العین | حاشای حاشای من إثبات إثین |
| هویتة لك فی لائیتی ابدأ | کلّ علی کلّ تلیس بوجهین |
| أین وائک عنی حیث کنت أری | فقد تبین ذاتی حیث لا أین |
| واین وجهک مفقوداً یناظرنی | ناظر القلب أم فی ناظر العین |
| بینی و بینک إیتی ینازعنی | فارفع بلطفک إیتی من البین ^{۲۵} |

این است که حضرت موسای کلیم- علی نبینا و علیه السلام- متمنی دریافت حقیقت از حضرت عزّت شد و عرض کرد که: **﴿ربّ أرنی انظر إلیک﴾** جواب در رسید که **﴿لن ترانی و لکن انظر إلی الجبل فإن استقرّ مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقاً﴾** (الکہف: ۱۸: ۱۴۳) به مشرب عرفاء الهیّین در تأویل این آیه مبارکه، جبل کنایه از جبل انیت وجود موهومی موسوی است؛ یعنی ای موسی مادام که





اندکاک جبل انیت تو نشود و وجود موهومت که مایه شرک خفی است از میانه مرتفع نگردد دیده حق بین به مشاهده جمال حقیقت ما باز نکسی، زیرا که جبل انیت و وجود موهوم تو هرگاه با تجلی جلال ما بر حال خود مستقر و ثابت ماند زود باشد که تو ما را توانی دیدن.

پس چون که حضرت ذو الجلال به انوار جلال بر جبل انیت موسوی تجلی فرمود، هستی وجودش مندک و متلاشی شد در سطوات انوار جلال الهیه و افتاد موسی مغشیا علیه؛ یعنی منجذب شد به عالم حقیقت، و در احادیث وارد است که: «در حین صعقه و بی خودی ملائکه بسیار بر حضرت موسی نازل شدند، بعضی از ثلج و بعضی از نار و بعضی نصف از ثلج و نصف از نار و پشت پا بر موسی زدند که، یا بن الحائضه^{۲۶} تو طاقت ملاقات ما را نداری، چگونه طاقت ملاقات حضرت قدوس را داری که منزّه از ملاقات و رؤیت است^{۲۷}؟»

و دریافت این مقام که فناء فی الله است دست ندهد مگر به دست یاری عشق الهی که «ولایة الله» است و متابعت کردن تامّه مر صاحبان ولایت کلیه را. کما قال قطب العارفين و سیّد الواصلین، الذی هو جدّی و فی علوم الحقیقة سندی قطب الملة و الطريقة و الدین سیّد قطب الدین محمد^{۲۸} طاب ثراه:

| | |
|--|---|
| العشق نار و لا تبقى سُرَادِقُهَا | تَمَا سَوَى اللَّهِ فِي قَلْبِ الذی عَشِقَا |
| الا و مَكَّةَ بَيْتِ اللَّهِ أَنْ لَهُ | لَطَى بِهَا صَارَ قَلْبَ الْعَبْدِ مُحْتَرَقَا |
| و أَنْ مُوسَى ابْتَغَى مِنْ نَارِهِ قَبْسَا | فَصَارَ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِذَاقَا |
| فِي قَوْلِهِ أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ وَفِي | جَوَابِهِ لَنْ تَرَانِي عَشِقَهُ شَرْقَا |
| مَنْ أَجَلَهُ قَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِلْجَبَلِ | فَالْعَشِقُ مَنْشَأُ أَنْ مُوسَى بِهِ صَعَقَا |
| و نَارِهِ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ مُؤَصَّدَا | فِي طُورِ سَيْنَا قَلْبَ عَاشِقٍ وَ مَقَا ^{۲۹} |

و قال المولوي المعنوی:

| | |
|----------------------------------|--|
| جسم خاک از عشق بر افلاک شد | کوه در رقص آمد و چالاک شد ^{۳۰} |
| صار دگّا منه و انشَقَّ الْجَبَلِ | هل رأيتم من جبل رقص الجمل ^{۳۱} |
| عشق جان طور آمد عاشقا | طورمست و خرم موسی صعقا ^{۳۲} |
| محرم این هوش جز بیهوش نیست | مر زبان را مشتری جز گوش نیست ^{۳۳} |
| پس چه باشد عشق دریای عدم | در شکسته عقل را آنجا قدم ^{۳۴} |



عشق نان بی نان خود غذای عاشق است
بند هستی نیست هر کو صادق است^{۲۵}
کارگاه صنع حق در نیستی است
غرّه هستی چه دانی نیست چیست
گفت پیغمبر که معراج مرا
نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بالا و آن او بشیب
ز آنکه قرب حق بروست از حسب
قرب نی بالا و پستی جستن است
قرب حق از جس هستی رستن است^{۲۶}
عاشقان را کار نبود با وجود
عاشقان را هست بی سرمایه سود
عاشقان اندر عدم خیمه زدند
چون عدم یکرنگ و نفس واحدند
بال نی و گرد عالم می پرند
دست نی و گوز میدان می برند^{۲۷}

فعلى هذا جبال در آیه شریفه ﴿وترى الجبال تحسبها جامدة﴾ (النمل (۲۷): ۸۸) ایضاً مأوئل است به حقایق و انبیات موهومه موجودات امکانیه از اجسام سماویّه و ارضیه و نفوس مطلقاً، و مقصود از رؤیت در «و ترى الجبال» رؤیت قلبیه است، نه رؤیت حسیّه بصریه، و خطاب مستطاب به حضرت ذی رفعت ختمی پناه محمدی - علیه و آله الصلاة والسلام - است؛ یعنی ای رسول مشاهده می کنی به شهود قلبی حقایق موهومه موجودات امکانیه را و گمان می کنی آنها را ثابت و ساکن و مستقرّ و حال آنکه آن حقایق در جنب سطوات انوار جلال ما نیست و متلاشی و نابودند، و مفتقر الذوات و متجدّد الهویات می باشند، و حقیقت آنها نیست به جز فنا و نیستی و بطلان و انصرام که موسوم است به هستی موهوم و نمود بی بود که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اصدق كلمة قالها العرب قول لبيد:

ألاكل شيء ما خلا الله باطل و كلّ نعیم لا محالة زائل^{۲۸}

و منظور از این خطاب نه آن حضرت است؛ زیرا که آن بزرگوار خود به شهود فناء ذاتی خویش و اشیاء در بدایت حال رسیده است و از این مقام که فنا فی الله است سرشته و به بقاء بالله پیوسته، و در مقام تمکین در توحید ثابت است و من رانی فقد رأى الحق^{۲۹} می فرماید؛ بلکه منظور تنبیه و آگاهی اولیاء امت و محبّین است؛ که هرگاه طابق النعل بالنعل آن حضرت حرکت و متابعت نمایند و به فیض این مقام فیاض شوند. كما قال عزّ من قائل ﴿قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله﴾ (آل عمران (۳): ۳۱) امثال این خطاب در کلام مجید فرقانی بسیار است چون: ﴿يا أيها النبي اتق

الله ﴿الاحزاب (۳۳): ۱﴾ مشخص است که آن بزرگوار صاحب حقیقت تقوی است منظور از خطاب دیگران اند و همچنین ﴿لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر﴾ (الفتح (۴۸): ۲) معلوم است آن حضرت را با کمال عصمت ذنبی نیست، منظور مغفرت ذنوب امت است. پس منظور از آیه شریفه هدایت و راهنمایی اولیاء و محبین است به فناء ذاتی خود و اشیاء و هلاک جبلّی ممکنات که ﴿كل شيء هالك الا وجهه﴾ (القصص (۲۸): ۸۸) تا آنکه برسند به مقام فناء فی الله که مقدمه وصول به ساحل بحر حقیقت و بقاء باللّه است ... و لیکن از جهد کنی جایی برسد کز تو تویی برخیزد.

و قال السيد الجليل - طاب ثراه - في هذا المعنى :

| | |
|----------------------------------|--|
| يا أيها السالكون الساترون إلى | عوالم القدس طوبى للذي استبقا |
| تسابقوا واقتلوا بالعشق أنفسكم | و قرّبوها لمولاها الذي خلقا |
| ثم أبدلوا أيها العشاق كالشهداء | أرواحكم و اسمعوا نُصح الذي صدقا |
| لا تحسبن أولي العشق الأولى شهدوا | في عالم القدس أمواتاً كمن و بقا |
| بل هم لدى الله أحياء بما عشقوا | و يرزقون فطوبى للذي رزقا |
| أولتكم شهداء في محبته | سبحانه بفؤاد عاشق و مقا |
| و روحهم عند روح القدس متصل | بنوره كشعاع الشمس أو شرقا |
| العشق بحر عميق ليس يسبح في | زخّاره من يخاف الموت و الفرقا ^۴ |
| و آية اتبعوني في محبتكم | يحبيكم الله برهان لمن عشقا |
| و هولاء هم الأبطال فافتقروا | و نور باطنهم بالعشق قد برقا |
| هم عارفون إلهيون فاقتبسوا | بالفقر نور رسول الله إذ شرقا |
| حديث الفقر فخري شأنهم و لقد | هدوا بنور في رسول الله حين و قا ^۵ |
| و قال المولوي المعنوي : | |

| | |
|------------------------------|--|
| ای حیات عاشقان در مردگی | دل نیابی جز که در دل بردگی ^۲ |
| جان بده از بهر آن جام ای پسر | بی جهاد و صبر کی باشد ظفر ^۳ |
| جان بده یعنی نمی ارزد به آن | عشق جانان کم بدان از عشق جان ^۴ |
| مرگ آسامان ز عشقت زنده اند | دل ز جان و زندگی بر کننده اند ^۵ |
| عاشقان را هر زمانی مردنی است | مردن عشاق خود يك نوع نیست |
| عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت | صد بدن پیشش نیرزد برگ توت ^۶ |

او دو صد جان دارد از نور هدی
هیچکس را تا نگردد او فنا
عشق قهار است و من مقهور او
سالها بر طبل عشق آن صنم
اقتلونی اقتلونی یا ثقات
آزمودم مرگ من در زندگیست
از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
بار دیگر هم بمیرم از بشر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
پس عدم کردم چون ارغنون
رنگ بی رنگی گرفت از نور او
تا نماند غیر او در کارگاه
ملك ملك اوست چون او مالك است
گشته اینجا ما سوی الله مضمحل

و آن دو صد را می کند هر دم فدا^{۴۷}
نیست ره دربارگاه کبریا^{۴۸}
چون شکر شیرین شدم در شور او^{۴۹}
إن فی موتی حیاتی می زنم^{۵۰}
إن فی قتلی حیاتاً فی حیات
چون رهم زین زندگی پایند گیست^{۵۱}
وز نما مردم به حیوان سر زدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم^{۵۲}
تا برآرم از ملایک بال و پر
کل شیء هالك إلا وجهه
گویدم کائنا إلیه راجعون^{۵۳}
صبغة الله هست رنگ خم هو
من علیها فان بر این معنی گواه
غیر ذاتش کل شیء هالك است
قد طواها عشقه طی السجل^{۵۴}

[تفسیر و بطن سیم آیه شریفه]

بطن سیم از بطون آیه مبارکه موقوف است بر تحقیق مقدمه لطیفه (متفق علیها بین حکماء محققین و عرفاء مکاشفین) و آن این است که هر نوع از انواع جسمانیه مادیه محسوسه را از سماوات و عناصر و مولدات ثلاثه در عالم عقلی، ربی است مجرد که مربی افراد آن نوع و واسطه فیض از رب الارباب است بر افراد آن نوع، چنانکه هر نوع از انواع عناصر و معادن و نباتات و حیوانات حتی نمله و بعوضه را عقل مجردی است مخصوص به آن نوع که افراد آن را تربیت می نماید، و افاضه حیات و خواص و کمالات بر افراد آن می نماید، و عدد این عقول مجردة بر حسب اعداد انواع جسمانیه محسوسه است. به خلاف عقیده حکماء مشائین که عقول مجردة را منحصر در عشره می دانند و به لسان حکماء این عقول مجردة را ارباب انواع و مثل افلاطونیه نامند، و در لسان عرفاء حقایق ملکوتیه گویند، و در





لسان شریعت حاملین عرش نامند، چنانکه در حدیث وارد است که :

ملائکه حاملین عرش چهارند: یکی بر صورت انسان که طلب رزق و علم به جهت بنی نوع انسانی از حضرت ربّ العزّة می نماید، و یکی بر صورت دیک که خروس است و طلب رزق به جهت طیور می کند، و یکی بر صورت اسد است و طلب رزق به جهت سباع می کند، و یکی بر صورت بقر است و طلب رزق به جهت بهایم می نماید. ۵۵

و قال ارسطاطاليس الحكيم :

«الانسان الحسي صنم للإنسان العقلي و الإنسان العقلي صنم للإنسان الإلهي» و مرادش از اصنام، مظاهر و ظلال عکوس است یعنی افراد انسانی حسن جسمانی مظاهر حقیقت انسان عقلی کلی الهی است .

و میرابوالقاسم فندرسکی - علیه الرحمة - می فرماید :

چرخ با این اختران نغز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر بر نردبان معرفت

بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری

گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی ۵۶

و چون عقول مجده منوره بحسب ذات و فعل هر دو مجرد از ماده و مدت می باشند؛ جهت قوه و استعداد به جهت آنها نیست که ترقی نمایند و جمیع کمالات آنها به افاضه فیاض علی الاطلاق دفعی الوجود است و حالت منتظره و کمال منتظر ندارند .

پس از تحقیق این مقدمه باید دانست که در شریعت مقدسه تعبیر از این عقول مجرده و حقایق ملکوتیه در مواضع عدیده به جبال فرموده اند . چنانکه در کلام مجید می فرماید : ﴿و ينزل من السماء من جبال فيها من برد فيصيب به من يشاء﴾ (النور: ۲۲) و از غیر اهل عصمت وارد است که این جبال در سماء است و حال آنکه عقلاً و نقلاً جمادات ارضیه عنصریه به سبب ثقلت اجسام در تحت عناصر واقعند چه رسد به سماوات ، و همچنین در احادیث وارد است که «جبل قاف کوهی است از یاقوت خضراء محیط به دنیا که سبب خضرت آن سماوات اخضر است» ۵۷ و حال آنکه عقلاً و نقلاً محقق است که محیط بر

ارض و ارضیات کره ماء است دیگر حضرت رسول - علیه و آله السلام - در حدیث معراج از جبال سیار اخبار می فرمایند . پس مراد از جبال سماویه در این آیات و احادیث حقایق ملکوتیه مجردة و عقول مقدسه است که به جهت تقرب حقایق مجردة به فهم اهل صورت و اَمّت تعبیر به جبال فرموده اند ، زیرا که از جبال عظیم تر و شامخ و ثابت و راسخ تر در عالم صورت نیست . لهذا از حقایق مجردة تمثیلاً به جبال تعبیر می فرمایند ، و به جهت قصور عقول اهل صورت از حقایق کشفیه ، غالب بنای صاحب شریعت مقدسه در بیان حقایق بر تمثیلات است ، و عرفاء مکاشفین هم مادام که در کشف مثالی برزخی نفسانی می باشند و هنوز به کشف مجردات و روحانیات نرسیده اند حقایق مجردة به صور مناسب محسوسات بر ایشان منکشف می شود ، چنانکه حکیم سنائی غزنوی می فرماید :

آسمانها است در عوالم جان کار فرمای آسمان جهان
در ره روح پست و بالاها است کوههای بلند و دریاها است .^{۷۷}

و همچنین شیخ ابو عثمان مکی - علیه الرحمه - می فرماید : «هان ای اهل سلوک آگاه باشید که در طریق سلوک الی اللّه کوهها و دریاها از آتش است تا چند از آنها را قطع کرده اید»

پس محقق شد که تعبیر از حقایق مجردة به جبال شرعاً و کشفاً در مواضع عدیده در آیات و احادیث و کلمات عرفاء مکاشفین وارد شده است .

بنابراین به لحاظ بطن سیم از بطون آیه شریفه منظور از جبال حقایق عقول مجردة ملکوتیه ارباب انواع و سایر ملائکه مقربین است و مراد از رؤیت نیز رؤیت قلبیه کشفیه است . یعنی ای رسول نمی بینی جبال حقایق ملکوتیه مجردة را ؛ گمان می کنی آنها را به سبب کمال ذاتی ثابت و مستقر که در کمالات خویش صرف فعلیت می باشند و جهت استعداد و قوه ندارند که حرکت تکمیلی نمایند و بالذات مستغنی می نمایند ، و حال آنکه نه چنین است ؛ همین حقایق مجردة به سبب امکان ذاتی و فقر جبلی که دارند و قربشان به مبدأ فیض وجود و علم آنها به مواهب و فیوضات الهیه ، حرکات آنها حرکات شوقیه عشقیه ارادیه است و چنان شوق و مستی در عشق الهی دارند که اگر قطره ای از هستی ایشان بر عالم قسمت نمایند همه غرق سکر الهی شوند .

چنانکه در احادیث وارد است :

ملائکه طبقات سبعة سماوات بعضی در سجود و بعضی در رکوع و بعضی در قیام و



بعضی در گریه و ندبه مشغول به تسبیح و تهلیل و تقدیس الهی می باشند و ملائکه مهیّمه علی الدوام رو به سمت بالا دارند و در حیرت و هیمان و واله و سرگردان می باشند. ۵۹

این حیرت و هیمان نیست مگر به سبب کمال عشق و شوق الهی پس آنها را حرکت عشقیّه شوقیّه روحیه است. كما قال المولوی المعنوی :

تا چه مستی ها بود أملاك را وز جلالت روحهای پاك را^{۶۰}
پیشتر از خلقت انگورها خورده می ها و نموده شورها^{۶۱}



تبصرة عرفانية فيها تكلمة فرقانية

بدانکه حقیقت ولایت کلیّه الهیّه را که در قرآن مجید تعبیر از آن به ولایة الله فرموده که ﴿هنالك الولاية لله الحق﴾ (الکھف: ۱۸) (۴۴) به لسان عرفاء الهیین عشق الهی نامند و آن حقیقت مستولی و محیط است بر جمیع عوالم اربعه جبروت و ملکوت و ملک و ناسوت و موجودات این عوالم که ارواح و عقول و نفوس و اجسام باشند کلاً در تحت تصرف و قبضه قدره ولایت کلیّه الهیّه مطیع و اسیرند که «کلّ فی قبضة قدرتك أسیر» و حقّ جلّ و علی به صولجان قدرت ولایت خود جواهر حقایق موجودات عوالم مجرد و مادی را از بحر ازل بیرون می آورد و در عوالم بطون و ظهور می دواند و باز به دریای ابد فرو می برد و هر یک از طبقات موجودات را به قدر قابلیت و استحقاق از حقیقت ولایت و محبت خود بهره ور می گرداند و شمس حقیقت ولایت محیطه جامعه خود را در عالم ناسوت انسانی در مریای قلوب انبیاء و مرسلین به حسب اختلاف قابلیتات ایشان آشکار می نماید؛ تا آنکه همان شمس حقیقت جامعه محیطه را بتمامه در مظهر آینه سراپا نمای انسان کامل که حضرت ختمی پناه محمدی و علوی است - علیهما السلام - جلوه گر می سازد و او را خلیفه الله فی السموات و الأرضین می نماید و ملائکه را امر به سجود نور آن حضرت در صلب آدم می کند و آن بزرگوار را خاتم سلسله کاملین افراد انسان که انبیاء و مرسلینند می فرماید، و در شب معراج به لمح بالبصر بلکه اقرب بر جمیع مراتب عوالم ملک و ملکوت و جبروت می گذراند و به درجه ﴿قَاب قَوْسین أو ادنی﴾ (النجم: ۵۳) (۹۰) می رساند و بر بساط قرب و عزّت می نشاند و حبیب خود می خواند تا به واسطه ظهور آن بزرگواران جواهر نفسیه اسراء و صفات کمالیه الهیه خود را که در خزینه بحر احدیت مخزن می بود جلوه

طراز عرصه بروز و ظهور فرماید و سلطنت الهیه خود را در سماوات و ارض آشکارا نماید چنانکه حضرت داود - علی نبینا و علیه السلام - از حضرت عزت سؤال نمود که «ربّ لم خلقت الخلق؟» جواب فرمود که «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف»^{۶۲}

و از این حدیث قدسی استنباط می شود که اول جلوه شمس حقیقت الهیه حقیقت حبیّه است که آن را عرفا «عشق» گفته اند، و این حقیقت که اول جلوه شمس حقیقت و اول جلیش بحر احدیت است و محیط بر عوالم الهیه است؛ مسمی است به عالم ولایت کلیه و عالم امر و عالم لاهوت و بحر ازل و بحر واحدیت و مجمع البحرین و جوب و امکان و بحر ولایت الهیه و عشق الهی و نور محمدی - علیه و آله السلام - که «اول ما خلق الله نوري»^{۶۳}.

پس از بیانات مسطوره این معنی ظاهر شد که نور ولایت و عشق، مبدأ جمیع موجودات و منشأ جمیع عوالم و واسطه جمیع فیوضات الهیه از حضرت فیاض مطلق است و جمیع جهات عوالم وجود از هیولای اولی الی العقل الأول سر و کارشان - إرادياً کان أو قصریاً، کرها کان او طوعاً - به عشق و محبت است.

و أنشد السید الجلیل - روح الله روحه - في هذه المعاني :

| | |
|--------------------------------|--|
| العشق نور رسول الله سيّدنا | مرآت توحیده العلیا کما نطقا |
| سبح عرفانه سبحانه أزلأ | قد غاص في لجة التوحيد بل غرقا |
| العشق نور حبيب الله سيّدنا | حديث لولاك في معناه قد سبقا |
| من شمس وحدته سبحانه أزلأ | أضاء بالعشق برد الكون و انبسقا |
| وقد تجلّی بخلق المصطفى و له | قد أبدع الخلق تكريماً و قد رزقا |
| و نوره أوّل الإبداع يشرق من | ظهوره كلّ ما في الكون قد شرقا |
| بنوره قد تجلّی حبه أزلأ | و أبدع الله منه العرش منفتقا |
| بالعشق إبداع خلق العالمين و في | حديث كنت كترأ شاهد نطقاً |
| إذ قال أحببت عرفاني فمنشأ ما | في الكون حبّ التجلّی بالذي خلقا |
| فنوره رحمة للعالمين و من | إكرامه كلّ ما في العالم ارتزقا ^{۶۴} |
| بالعشق معراج مولانا و سيّدنا | محمد المصطفى إذ نوره سبقا |
| علا على فلك الأفلاك مرتقيا | بسدره المنتهى بل عشقه صدقا ^{۶۵} |



بالعشق ربط كثير الحادثات هنا
 بالعشق تلك السماوات العلی ارتفعت
 بالعشق تلك الجبال الراسيات علت
 بالعشق تحیی بساط الارض هائدة
 بالعشق اظهر في الإبداع آدم من
 بالعشق إبداع كلّ الأنبياء وهم
 بالعشق إيجاد كلّ الناس إن سألوا
 و من أنكر العشق فلينكر حقيقته
 هنالك العشق أنوار الخلافة في
 لأنهم كبراء عارفون وهم
 بل هم أشعة تلك الشمس إذ طلعت
 و إنهم أصفیاء الله سادتنا
 العشق نور عليّ بل ولايته
 إذ كان نورهما بالذات واحدة
 و إنما الاحول المشوم فرق في
 العشق بحر عميق لا يكاد يرى
 و قال المولوی المعنوي :

ور نگنجد عشق در گفتم و شنید
 قطره های بحر را نتوان شمرد
 و آنگهان دریای ژرف بی پناه
 زیرکی آمد سباح در بحار
 هل سباح را رها کن کبر و کین
 بنگر این کشتی خلقان عرق عشق
 ازدهایی ناپدید و دلربا
 گر نبودی بهر عشق پاک را
 من بدان افراشتم چرخ سنی
 خاک را من خار کردم یک سری

بالواحد الأزلي الحقّ مذ خلقنا
 و النيران علی ارجائها اعتقا
 و الأرض قد خفضت و النجم قد شرقا
 و من نظارته البستان قد خلقنا
 صلصاله فإلی عرفانه استبقا
 مرآت أسمائه الحسنی و ما خلقنا
 عن و الديقهم أجابوا إنهما عشقا
 التي تجلی بها إذ منه قد خلقنا^{۶۶}
 أئمة نورهم من شمسہ انفلقا
 كانوا مرایا لشمس العشق إذ شرقا
 بل هم شمس الهدی قد نوروا للأفقا
 و نورهم واحد ما كان مفترقا^{۶۷}
 في قلب أحبابه طوبی لمن رزقا
 كنوري العين في إدراكنا افترقا
 نوريهما فهو في البغضا أهل شقا^{۶۸}
 سباحه ساحلاً بل فيه قد غرقا^{۶۹}

عشق دریا بیست قعرش ناپدید
 هفت دریا پیش آن بحر است خرد^{۷۰}
 در رباید هفت دریا را چو کاه
 کم رهد غرقست او پایان کار
 نیست جیحون نیست جو دریاست این^{۷۱}
 ازدهایی گشته گویی خلق عشق
 عقل همچون کوه را او کهربا^{۷۲}
 کی وجودی دادمی افلاک را
 که تا علو عشق را فهمی کنی
 تاز ذل عاشقان بوئی بری

خاك را داديم سبزی و نوى
 با تو گویند این جبال راسیات
 دور گردون راز موج عشق دان
 کی جمادی محو گشتی در نبات
 روح کی گشتی فدای آن دمی
 از محبت تلخها شیرین شود
 از محبت دردها صافی شود
 از محبت مرده زنده می شود
 عشق جوشد بحر را مانند دیگ
 با محمد بود عشق پاک جفت
 منتهی در عشق او چون بود فرد
 عقل در شرحش چو خر در گل بخف
 آفتاب آمد دلیل آفتاب
 شرح عشق ار من بگویم بر دوام
 ز انکه تاریخ قیامت را حد است
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان
 و هذا آخر^{۸۱} ما أردنا إیراده في تفسیر [تأویل :خ] الآية المباركة، خذها و صنها من
 غیر اهل الله و کن من الشاکرین، و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین .

تاز تبدیل فقیر آگه شوی
 وصف حال عاشقان اندر ثبات^{۷۳}
 گر نبودی عشق بفسردی جهان
 کی فدای روح گشتی نامیات
 کز نسیمش هر دو عالم شبمی^{۷۴}
 وز محبت مسها زرین شود^{۷۵}
 وز محبت دردها شافی شود
 وز محبت شاه بنده می شود^{۷۶}
 عشق سایه کوه را مانند ریگ
 بهر عشق او را خدا لولاك گفت
 پس مراو را زانیاء تخصیص کرد^{۷۷}
 شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
 گر دلیل باید از وی رو متاب^{۷۸}
 صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
 حد کجا آنجا که وصف ایزد است^{۷۹}
 چون به عشق آیم خجل باشم از آن^{۸۰}



میرزا ابوالقاسم ذهبی حسینی شیرازی * ۲۷۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

۱. ریاض العارفین تألیف رضا قلی هدایت، ص ۴۴۹، چاپ تهران ۱۳۱۶ هـ. ق.
۲. این کتاب را در الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۷۴ به نام قوائم الأنوار و قواطع الأنوار و طوابع الأسرار معرفی می کند که اول شرائط الطریقة و در اثنای تألیف قوائم الأنوار... نامیده است. این کتاب در سال ۱۳۱۰ در تبریز به چاپ رسیده و تمام قصیده عشقیة جذش سید محمد قطب الدین نیریزی ذهبی را با ترجمه فارسی در آن آورده است.
۳. الطرائق الحقائق ج ۳، ص ۴۵۶.
۴. رجوع شود به کتاب ذهبی - تصوف علمی - آثار ادبی، ج ۱، ص ۵۷۵ - ۶۷۹، چاپ دانشگاه تهران سال ۱۳۶۲ هـ. ش.
۵. همان، ص ۶۳۶.
۶. همان، ص ۶۴۹.
۷. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، ص ۶۲۰، تهیه: رضا استادی. این رساله در ضمن مجموعه ای که دارای ۸ رساله است به دنبال «ش ۴» می باشد که چنین می نویسد: «شرح أسرار الآیة العرفانیة فی جواب سؤال بعض السلاطین حین الإیالة فی المملكة السلیمانیة، فارسی».
۸. تفسیر نامه ج ۲، ص ۷۴۴.
۹. در باورقی رساله، ذیل اشعار توضیح داده ایم که اشعار قصیده عشقیة قطب شیرازی همه اش در «قوائم الأنوار» میرزا ابوالقاسم ذهبی آمده است.
۱۰. بحار الأنوار ج ۷۳، ص ۲۷۴؛ عوالی اللثالی ج ۴، ص ۱۲۰؛ و کنز العمال ج ۱۱، ص ۴۴۰، ح ۳۲۰۶۸.
۱۱. مقدمه تفسیر البرهان = مرآة الأنوار، ص ۱۰۹.
۱۲. کافی ج ۱، ص ۳۴، ح ۴.
۱۳. کافی ج ۲، ص ۲۳۹، ح ۲۷؛ و نور الثقلین ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۶۲۴، ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره؛ و کنز العمال ج ۱۱، ص ۶۰۰، ح ۳۲۸۹۰، و ص ۶۱۴، ح ۳۲۹۷۹؛ و مجمع البیان ج ۱، ص ۲۸۴.
۱۴. بحار الأنوار ج ۹۲، ص ۲۰ به نقل از حسین بن علی علیه السلام و در عوالی اللثالی ج ۴، ص ۱۰۵ به نقل از علی علیه السلام و در تفسیر الصافی مقدمه چهارم از امام صادق علیه السلام همین روایت را می آورد و در همه آنها «کتاب الله علی اربعة...» دارد.
۱۵. عوالی اللثالی ج ۴، ص ۱۰۷؛ و تفسیر الصافی مقدمه چهارم و هشتم، و متن حدیث چنین است: «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن إلى سبعة ابطن».
۱۶. این حدیث پیدا نشد و شاید این معنی اقتباس باشد از حدیث: «إن لله سبعین حجاباً» و «لله دون العرش سبعون حجاباً...» رجوع شود به عوالی اللثالی ج ۴، ص ۱۰۶؛ بحار الأنوار ج ۵۸، ص ۴۵.
۱۷. دیوان سنائی غزنوی ص ۵۲، در مقام اهل توحید.
۱۸. دیوان حافظ ص ۹۳، ش ۱۸۴.
۱۹. در اصل رساله چنین است.
۲۰. این عبارت در تجرید الاعتقاد پیدا نشد، و شاید مصنف سخن علامه نصیرالدین طوسی را نقل به معنی کرده است؛ زیرا ایشان می فرماید: «والاحکام والتجرید واستناد کل شیء إليه دلائل العلم». رجوع شود به کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ص ۲۸۴، چاپ جامعه مدرسین قم.
۲۱. دیوان حافظ، ص ۲۶.
۲۲. کلیات «مثنوی» ص ۱۱۲، س ۱۶.
۲۳. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۳، فرمایش رسول اللہ صلی الله علیه و آله.
۲۴. شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۳۸۴؛ و شرح منازل السائرین عبدالرزاق کاشی، ص ۷؛ مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری، ج ۲، ص ۱۱ در شرح حال کمیل بن زیاد.
۲۵. دیوان منصور حلاج، ص ۹۰، چاپ سنگی سال ۱۳۲؛ در بعضی کتابها این آدرس داده شده است و نسخه خطی همان گونه که در متن آمد می باشد، ولی در دیوان الحلاج عربی، ص ۱۵۹ (چاپ اول سال ۱۹۹۸ م، شرکت دارالجدید، بیروت) چنین آورده است:

حاشاک حاشاک من إثبات اثین
کلی علی کلک تلبیس بوجهین

آنست أم أنا هذا في الهین
هویة لك في لائستی أبداً

فأين ذاتك عتي حيث كنت أرى فقد تبين ذاتي حيث لا أيني
 و أين وجهك مقصوداً بناظرتي في باطن القلب أم في ناظر العين
 بيني و بينك إني ينازعني فإرفع بلطفك إني من البين

۲۶. در احادیث موردی که به حضرت موسی علیه السلام خطاب «یا بن الحائضه» شده باشد پیدا نکردیم.

۲۷. رجوع شود به تفسیر قمی ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۲۷؛ تفسیر برهان ج ۲، ص ۳۵؛ تفسیر صافی ج ۲، ص ۲۳۳ - ۲۳۶ (چاپ دارالمترقی للنشر، پنج جلدی) و باید توجه شود که مؤلف اقتباس و برداشت خودش از احادیث را بیان کرده است.

۲۸. السید السند قطب الدین محمد الحسینی النیریزی شیرازی معروف به قطب الأقطاب از بزرگان عرفا و مشایخ ذهبیه است و نسبت او با ۲۳ واسطه به حضرت سجاد علیه السلام می رسد که اجدادش در نیریز شیراز توطن داشته و بعد از استکمال علوم مرسوم در طلب اهل یقین بر می آید تا آنکه در بقعه شاه داعی الله بیرون شهر شیراز خدمت شیخ علی نقی اصطهباناتی طی مقامات سلوک کرده به مصاهره و خلافت مخصوص گردید و در سلسله صوفیه ذهبیه قوار گرفت. (و شاید از این جمله مؤلف که درباره سید قطب الدین می گوید: «الذی هوجدی و فی علوم الحقیقه سندی» بشود استفاده کرد که نویسنده این رساله از نوادگان سید قطب الدین و از صوفیه ذهبیه می باشد، مانند میرزا ابوالقاسم ذهبی). تألیفات او عبارتند از: ۱. أرجوزة فی شرح حدیث امیر المؤمنین «إن فساد العامة من الخاصة... ۲. أرجوزة فی الصرف. ۳. أرجوزة فی العوامل النحویة. ۴. أرجوزة فی الفقه والأصول والموازين الشرعیة. ۵. انوار الولاية. ۶. شمس الحکمة. ۷. فصل الخطاب. ۸. قصيدة العشقیة. ۹. کنز الحکمة. ۱۰. نور الهدایة.

بنابر نقل لغتنامه دهخدا وی به سال ۱۱۰۳ هـ. ق در گذشت و بنابر نقل ریاض العلماء متوفای سال ۱۱۷۳ هـ. ق می باشد. یاد آور می شود: اشعار یاد شده از قصیده عشقیه قطب الدین شیرازی است که در کتاب قوائم الأنوار و طوابع الأسرار چاپ تبریز سال ۱۳۰۱ هـ. تألیف: آقا میرزا بابا الحسینی الشریفی الذهبی الرضوی شیرازی (میرزا ابوالقاسم ذهبی) آمده است. رجوع کنید به: «ذهبیه - تصوف علمی، آثار ادبی» ج ۱، ص ۵۲۶ - ۵۶۵؛ طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۱۶ - ۲۱۹؛ لغتنامه دهخدا ج ۳۷، ص ۳۵۰ به نقل از ریاض العلماء؛ الذریعة و ریحانة الادب.

۲۹. کتاب «قوائم الأنوار و طوابع الأسرار» از ابوالقاسم حسینی ذهبی شیرازی، ص ۳۷۱.

۳۰. کلیات مثنوی ص ۲، س ۴.

۳۱. همان، ص ۲۱۱، س ۸.

۳۲. همان، ص ۲، س ۴.

۳۳. همان، ص ۱، س ۹.

۳۴. همان، ص ۳۳۵، س ۱۱.

۳۵. همان، ص ۲۹۰، س ۱۷.

۳۶. همان، ص ۳۳۰، س ۲، ۴ و ۳.

۳۷. همان، ص ۲۹۰، س ۱۸، ۱۹ و ۱۸.

۳۸. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۹۵، ح ۴۰؛ عن «مصباح الشریعة» ص ۵۹.

۳۹. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۳۵؛ «صحیح البخاری» ج ۸، ص ۷۲، باب التعبير، باب من رأى النبی صلی الله علیه و آله فی المنام؛ و فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۸۳.

۴۰. قوائم الأنوار و طوابع الأسرار، ص ۳۷۵.

۴۱. همان، ص ۳۳۹، و حدیث «الفقر فخري» در بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۹.

۴۲. کلیات «مثنوی»، ص ۴۹، س ۷.

۴۳. همان، ص ۲۱۶، س ۱۹.

۴۴. همان، ص ۲۶۳، س ۵، و در مثنوی چنین است:

می روم یعنی نمی ارزد بدان عشق جانان کم بدان از عشق نان

۴۵. همان، ص ۵۵۳، س ۴، و به جای «زندگی» «آب جان» دارد.

۴۶. همان، ص ۵۱۲، س ۵، و ص ۵۱۳، س ۲، و به جای «برگ» «تره» است.





۴۷. همان، ص ۳۱۲، س ۵.
۴۸. همان، ص ۵۶۲، س ۴.
۴۹. همان، ص ۵۸۰، س ۴، و در مثنوی چنین است:
عشق قهار است و من مقهور عشق
۵۰. همان، ص ۵۱۲، س ۱، و در مثنوی چنین است:
موت را از غیب می کرد او کدی
۵۱. همان، ص ۳۱۲، س ۷.
۵۲. همان، ص ۳۱۳، س ۲۰.
۵۳. همان، ص ۳۱۳، س ۲۱ و ۲۲، و در مثنوی به جای «بار دیگر هم بمیرم از بشر» آمده است: «حمله دیگر بمیرم از بشر».
۵۴. این چهار بیت آخر در مثنوی یافت نشد.
۵۵. الدر المنثور ج ۵، ص ۳۴۶، در تفسیر آیه ۷ سوره غافر؛ و بحار الأنوار ج ۵۸، ص ۱۹.
۵۶. تحفة المراد شرح قصیده میرفندرسکی، ص ۲۱.
۵۷. بحار الأنوار ج ۱۵، ص ۱۰۳؛ و ج ۵۸، ص ۶۶.
۵۸. پیدا نشد و شاید شعر از سنائی نباشد.
۵۹. تفسیر قمی تألیف علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۳ به بعد، در تفسیر سوره اسراء، حدیث معراج؛ و همچنین رجوع شود به بحار الأنوار ج ۵۹، ص ۱۴۴ به بعد، أبواب الملائكة.
۶۰. کلیات مثنوی ص ۲۳۲، س ۷.
۶۱. همان، ص ۱۱۵، س ۱۹.
۶۲. بحار الأنوار ج ۸۷، ص ۱۹۹، باب ۸۱، ج ۶؛ و رجوع شود به کشف الاسرار میبیدی، ج ۶، ص ۴۷۷، و ج ۸، ص ۳۸۷.
۶۳. عوالم اللئالی ج ۴، ص ۹۹، ح ۱۴۰؛ بحار الأنوار ج ۱، ص ۱۰۵؛ و ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۲۴؛ و ج ۲۵، ص ۲۲، ح ۳۸.
۶۴. قوائم الأنوار و طوابع الأسرار، ص ۳۲۳.
۶۵. همان، ص ۳۲۶.
۶۶. همان، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.
۶۷. همان، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.
۶۸. همان، ص ۴۱۵.
۶۹. همان، ص ۳۲۵.
۷۰. همان، ص ۵۱۳، س ۹ و ۱۰.
۷۱. همان، ص ۳۷۵، س ۱۵، ۱۴ و ۱۵.
۷۲. همان، ص ۵۷۲، س ۱۸ و ۱۹.
۷۳. همان، ص ۵۱۳، س ۱۴، ۱۵ و ۱۶.
۷۴. همان، ص ۵۴۳، س ۱۳ و ۱۴، و به جای «هر دو عالم شبنمی» در شعر آخر «حامله شد مریمی» دارد.
۷۵. همان، ص ۱۵۰، س ۵.
۷۶. کلیات مثنوی ص ۱۵۰، س ۵ و ۱۰.
۷۷. همان، ص ۵۱۳، س ۱۲ و ۱۳.
۷۸. همان، ص ۴، س ۲۱ و ۲۲.
۷۹. همان، ص ۴۹۸، س ۱۴.
۸۰. همان، ص ۴، س ۱۹.
۸۱. [وهذه أخمسة ما أردنا...].

تفسیر آیه نور و نورانی الجبال تحسبها جامدة